



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۶/۰۲/۲۷

ملک ستیز

چرا انسجام با طالبان راهل نیست؟

چهل و پنج سال است که پاکستان بر سرزمین ما آتش و بمب فرو می‌ریزد؛ خطرناکترین بمب‌ها را بر ما افکنده است، به گونه‌ای که آنچه امروز پرتاب می‌شود، در برابر آن‌ها اصلاً قابل مقایسه نیست. بزرگترین بمبی که پاکستان بر کشور ما فرود آورد، به مراتب خطرناکتر از آن بمب اتمی بود که در سال ۱۹۹۸ آزمایش کرد و جهان را در شگفتی فرو برد.

بمبی که پاکستان بر افغانستان و مردم ما فرو ریخت، افراطگرایی دینی بود. آنان رهبران به اصطلاح جهادی افغانستان را زیر چتر آی‌اس‌آی قرار دادند و از آنان علیه افغانستان و مردمش بهره گرفتند. سپس طالبان را نیز در پناه خود گرفتند و بار دیگر از این گروه در برابر افغانستان استفاده کردند و حلا نوبت داعش و گروه‌های نیابتی دیگر است.

بم افراطگرایی دینی! آیا بمبی زشت‌تر و ویرانگرتر از این وجود دارد؟ بمبی که خون میلیون‌ها مسلمان بی‌گناه را بر زمین ریخت و بنیان‌های یک ملت و دولت را متلاشی ساخت؟ امروز برخی از همان رهبران جهادی ادعا می‌کنند که باید از افغانستان حراست کنند، در حالی که در پشت پرده به طالبان چراغ سبز نشان می‌دهند. هیچ‌کس از آنان نمی‌پرسد: مگر شما دیروز در کنار پاکستان علیه افغانستان نمی‌جنگیدید؟ چه چیزی عوض شده است؟

زمانی که نیروهای شوروی افغانستان را ترک کردند و دکتور نجیب اعلام کرد که بیا بیاید از راه مذاکره پیش برویم، هشدار داد که در صورت ادامه این مسیر، پاکستان جوی خون در این سرزمین جاری خواهد ساخت. نوارهای آن سخنرانی‌ها هنوز موجود است. اما شما در آن زمان در کنار آی‌اس‌آی ایستادید و علیه دولتی جنگیدید که پس از خروج شوروی‌ها، آماده مصالحه بود. هنوز هیچ چیز به نقطه بی‌بازگشت نرسیده بود، ارتش، پولیس، امنیت ملی و ساختارهای خدماتی دولت فعال بودند. اما شما مسیر ویرانی این کشور را برای پاکستان هموار کردید.

اکنون آمده‌اید و چنین وانمود می‌کنید که گویا برای دفاع از افغانستان در برابر پاکستان برخاسته‌اید و می‌خواهید کشور را نجات دهید. ما باید با دقت و ژرف‌اندیشی وضعیت افغانستان را تحلیل کنیم.

در حقوق و سیاست مفهومی وجود دارد به نام «جوهر یک سرزمین». جوهر هر سرزمین، تمدن، نظام و دولتی است که آن را رهبری می‌کند. اگر همین به اصطلاح دولت خود به عامل جنگ، استکبار، انحصار، نابودی ارزش‌ها، کرامت انسانی، عدالت اجتماعی و نقض گسترده حقوق انسانی به خصوص نیم جامعه یعنی زنان بدل شود، آیا خود زمینه‌ساز استمرار جنگ در آن سرزمین نخواهد بود؟ بیا بیاید این پرسش اساسی را با صداقت از خود بپرسیم.

بی‌تردید پاکستان برخلاف همه موازین حقوق بین‌الملل عمل کرده است؛ اما این رفتار تازه نیست. چهار دهه و نیم است که چنین سیاستی دنبال می‌شود. آنچه در افغانستان منفجر شد، تنها یک بمب جنگی نبود؛ بلکه بمب فکری بود که تمدن، پیشرفت، آسایش مردم و حتی مفهوم دولت ملی را در افغانستان هدف قرار داد و ویران کرد.

ما باید از خود بپرسیم: اگر قرار است در برابر پاکستان به انسجام برسیم، آیا این انسجام باید با خود طالبان شکل بگیرد؟ از نگاه تحلیلی، این پرسش پاسخی قانع‌کننده ندارد.

طالبانی که خود محصول و پرورش‌یافته سیاست‌های پاکستان‌اند، چگونه در درازمدت می‌توانند در برابر منبعی قرار گیرند که جوهر فکری و ایدئولوژیک آنان را شکل داده است؟ جوهر فکری و ستراتیژیک پاکستان بر بنیادگرایی دینی به خصوص در منطقه ما استوار است؛ مؤلفه‌ای که به‌نوعی ستون هویتی و سیاسی آن کشور محسوب می‌شود. بدون این مؤلفه، ساختار قدرت در پاکستان با چالش‌های جدی روبه‌رو خواهد شد. حتا به فروپاشی خواهد رفت. این‌را ستراتیژیست‌های پاکستانی به خوبی می‌دانند.

حال چگونه ممکن است طالبان علیه همان جوهری بایستند که خود از آن زاده شده‌اند و با فرهنگ شان پرورش یافته‌اند؟ و چگونه می‌توان انتظار داشت که نیروهای ملی، مدنی، روشنگر و دموکراتیک نیز در کنار چنین جریانی قرار گیرند؟ این تصور، دست‌کم از منظر واقع‌گرایانه و تحلیلی، ساده‌انگارانه به نظر می‌رسد.

آنچه ما باید به آن بیندیشیم، شکل‌گیری یک نظام ملی، دموکراتیک و مشروع برآمده از اراده مردم افغانستان است. تنها چنین نظامی می‌تواند انسجام واقعی برای مقابله با هرگونه تجاوز یا مداخله خارجی ایجاد کند. یک دولت ملی معاصر و متکی بر مشروعیت مردمی است که می‌تواند در برابر فشارها و تهدیدهای بیرونی ایستادگی پایدار داشته باشد.

به باور من، طالبان اساساً نمی‌توانند در درازمدت در برابر پاکستان قرار گیرند؛ زیرا پیوندهای فکری، ایدئولوژیک و راهبردی آنان با ستراتیژی منطقه‌ای پاکستان تعارض بنیادین ندارد. از همین رو، احتمال آنکه دوباره در مدار سیاست‌های پاکستان جذب و هضم شوند، بسیار بالاست.

در چنین شرایطی، این پرسش جدی مطرح می‌شود که چرا برخی افراد، حتی آنان که خود را روشنفکر می‌دانند، برای طالبان چراغ سبز نشان می‌دهند؟ این رویکرد، دست‌کم از منظر واقع‌گرایی سیاسی، با منطق تحلیلی سازگار به نظر نمی‌رسد.

واقعیت این است که پاکستان با کشتار افراد بی‌گناه، مرتکب جنایت علیه بشریت شده است. ما حق داریم برای حمایت از شهروندان بیگناه میهن صدای اعتراض بلند کنیم و در سطح ملی و بین‌المللی دادخواهی نماییم تا مانع تکرار این جنایات شویم. اما این دادخواهی باید آگاهانه، مسئولانه و هوشیارانه باشد.

نباید مبارزه و دادخواهی ما به ابزاری برای توجیه طالبانیزم یا حتی مشروعیت‌بخشی به آن تبدیل شود. ما باید با عقلانیت و درایت عمل کنیم و بدانیم که هم پاکستان و هم طالبان، در عمل، به منافع ملی افغانستان آسیب رسانده‌اند. هیچ‌ک نمی‌توانند نماینده واقعی مردم افغانستان باشند یا ناجی این سرزمین تلقی شوند.

تنها راه نجات افغانستان، شکل‌گیری یک نظام متمدن، ملی و مشروع است؛ نظامی که با پیشینه تاریخی افغانستان، با خرده فرهنگ‌های متنوع این سرزمین، با عدالت اجتماعی، و با اصول حقوق بشر و حقوق زنان سازگار باشد. این مسیر، یگانه راه برون‌رفت از بحران‌های پی‌درپی کشور است.

در کنار آن، ما باید اصل تسامح و شکیبایی دینی و فکری را در برابر همه شهروندان رعایت کنیم. جامعه‌ای که به تکثر عقیده احترام بگذارد، می‌تواند به ثبات و پیشرفت دست یابد. اما در عین حال، نباید اجازه دهیم افراط‌گرایی در هر شکل آن، ریشه در جامعه بدواند و آینده ما را به عقب‌گرد و انحطاط بکشانند. راه افغانستان از اعتدال، خرد جمعی، عدالت و نظام ملی مبتنی بر اراده مردم می‌گذرد.



لینک آرشیف: مطالب نشر شده محترم ملک ستیز